

بخش عمده ای از ذخایر این گنجینه غنی و ارجمند ادب پارسی ، مایه از قرآن کریم و معارف آن دارد و از دیرباز نشانه های بسیاری از کلام الهی ، حدیث ، قصص و ... در شعر فارسی متجلی بوده است . گاه گاه گونه هایی از آیین ها و باورهای دیگر اقوام و ملل نیز در شعر فارسی یافته می شود ؛ و این یجز جلوه هایی از داستانها و اخبار بجا مانده از ایران قبل از اسلام است که به هر روی در ادب پارسی پایگاهی دارد .

حافظ که میراث دار بزرگ سنت های پیشین ادب فارسی در عصر و روزگار خود بوده است ، در کنار آفرینش مفاهیم و معانی عمیق و عالی آسمانی و انسانی ، پیوسته از تجارب ادبی گذشتگان سود برده و به گونه ای نو و دلپذیر آنها را در شعر خود جلوه گر ساخته است . از این رو است که در شعر حافظ جا به جا به مفاهیم و تعبیر ، و حتی به تلمیحاتی بر می خوریم که در شعر فارسی پیشینه تاریخی دارد و پیش از او دیگران نیز به آن توجه داشته و آن را در شعر خود بکار برده اند . تجلی این بهره گیری از حوزه صنعت های ادبی سنتی گذشته ، از مرز تأثیرات قصص نیز فراتر می رود ؛ حتی گاهی قدم در گستره اساطیر و داستان های پهلوانی قوم ایرانی نیز می گذارد . می توان باور داشت که حافظ افزون بر احاطه و تسلط بر معارف قرآنی - قرآن خوانی با چارده روایت - ، از تاریخ و اخبار پادشاهان و پهلوانان قدیم نیز آگاه بوده و از آن در اشعار خود سود جستته است . یادکرد حافظ از شخصیت های اساطیری ، پهلوانی و تاریخی شاهنامه فردوسی در شعر ، بارزترین نشانه آگاهی او از فرهنگ ایران پیش از اسلام است . آنچه که در زیر به توضیح آن پرداخته خواهد شد ، پیشینه داستان شیرگیری و شرابخواری است که حافظ در بیت زیر به آن اشاره دارد :



ابوالقاسم جلیل پور

# شیرگیری در بیستی از حافظ

یده تا روم بر فلک شیرگیر به هم برزنم دام این گرگ پیر  
این بیت یکی از ابیات ساقی نامه حافظ است . مخاطب این بیت و بیت های پیشین و چند بیت پسین ، ساقی است . آنچه شاعر در این شعر از ساقی طلب می کند ، شراب است یا نامها و وصف های گوناگون . اما واژه مرکب « شیرگیر » که در این بیت آمده است و با شراب ارتباط معنایی دارد ، ناظر بر رویداد خاصی است و خود داستانی دارد :

داستان طوفان نوح و چگونگی به کشتی درآمدن شیطان ، در تفاسیر و قصص به تفصیل آمده است و مفسران در این باب سخن گفته اند . کتاب « تفسیر سورآبادی » نیز که تفسیری است به نثر شیوای فارسی بر قرآن ، و توسط ابوبکر عتیق ، در قرن پنجم هجری تألیف شده است ، بر این داستان تفسیری دارد . در « قصص قرآن » برگرفته از تفسیر سورآبادی ، ضمن داستان طوفان نوح ، به علت شیرگیر شدن شرابخواره ، که به گونه ای دلنشین بیان شده است ، برمی خوریم :

نوح به هنگام طوفان ، از درخت انگور شاخه ای با خود به کشتی برده بود . ایلیس آن شاخه را زدیده ، از کشتی بیرون افکند . « پس ایلیس گفت : یا رز ! بیبا تا تو را میان آدمیان برم تا تعهد یابی ، پیش از آنکه خشک شوی ، و آن وقت همه چیزها به سخن آمدی . شاخ

با تأمل و ژرف نگری در متون نظم و نثر فارسی ، این گنجینه غنی و گرانبار معرفت و دانش و حکمت ایرانی که پیشینیان از برای ما به میراث نهاده اند ، افزون بر بهره گیری از اندیشه های عمیق و والای شاعران و نویسندگان ، به مشابهنها و همگونی های بسیاری در تعبیر و اصطلاحات ، و در مفاهیم و مضامین برمی خوریم



رز گفت : من از آب صبر نتوانم کرد . ابلیس گفت : هر گه که تو به آب در مانی ، من تو را آب حیلت کنم . آن را برداشت و زمانی بود در آفتاب گرم . گفت : تشنه شدم ، مرا آب ده ، عهد به جای آر پیش از



آنکه خشک شوم . ابلیس آب نیافت . رویاهی را بکشت و خون وی بدو داد . از آن است که شراب خمیر ، چون آن را بخورده ، مانند رویاه تبصص کند . زمانی برفت . شاخ رز تشنه شد . گفت : تشنه شدم . مرا آب ده پیش از آنکه خشک شوم . ابلیس آب نیافت ، شیری بگرفت و بکشت و خون وی بدو داد . از آن است که خمیرخواره چون شراب در سر وی آفتد شیرگیری کند . ۱

از این داستان دریافت می شود که چون درخت رز از خون شیر بالیده و رشد یافته است ، هر کس از عصاره آن - شراب انگوری - مست شود ، شیرگیری می کند .

اما جلوه و نمودار شرابخواری و شیرگیری که به گونه ای دیگر و در قالب داستانی پهلوانی در شاهنامه فردوسی آمده ، مایه اعجاب و شگفتی است . در سده پیش از سوراآبادی ، فردوسی در بخش پادشاهی بهرام گور از شاهنامه چنین آورده است :

« یکی از مهتران و پهلوانان ، کبروی نام ، که از ده ، میوه و گل به درگاه بهرام به پیشکش آورده بود ، در بزم شاد خواری شاه ، هفت جام پنج منی شراب اندر کشید و شگفتی شاه و می پرستان مجلس را سبب شد . در راه بازگشت به ده ، اسب برانگیخت و از همراهان جدا افتاد و از شدت مستی در پای کوهی ، در سایه سار درختان ، به خواب رفت . کلاغی سیاه از کوه فرود آمد و در خواب دو چشم او را از چشمخانه کند . سواران که در پی او بودند ، در راه او را چشم کنده و مرده یافتند و از مرگ او خروشان شدند . خبر به بهرام رسید . بهرام از غم مرگ کبروی پر درد شد و فرمان به منع شرابخواری داد .

هم آنکه برآمد ز درگه خروش که ای نامداران با فرّ و هوش حرام است می در جهان سر به سر اگر زبردست است گر پیشه ور

( شاهنامه . چاپ مسکو . ج ۷ . ص ۳۲۳ )

پس از سالی تمام که کس جرأت شرابخواری نداشت ، جوانی کفشگر زن خواست ، اما از عهده دامادی بر نیامد . مادر از بخت بد وی غمگین شد و از شرابی که در نهانجای خانه پنهان داشت ، جامی چند به پسر داد :

بزد کفشگر زان می هفت و هشت هم اندر زمان آتشش سخت گشت  
وزان جایگه شد به درگاه خویش شده شاد دل یافته راه خویش

( همانجا . ص ۲۴ - ۳۲۳ )

در آن روز شیری از شیران بهرام زنجبیر گسیخت و از شیرخانه

شاهی گریخت و به میان ازدحام مردم آمد . هر کس به سوی پناه برد . جوان کفشگر که هنوز مستی شراب در سر داشت ،

بشد تیز و بر شیر غران نشست بیازید و بگرفت گوشش به دست شیربان که در دستی زنجبیر و در دستی دیگر کمندی داشت و در پی به زنجبیر کشیدن شیر بود ، چون جوان کفشگر را بر پشت شیر دید ،

بیامد دوان تا در بارگاه دلیر اندر آمد به نزدیک شاه  
بگفت آن دلیری کزو دیده بود به دیده بدید آنچه نشنیده بود  
( همانجا . ص ۳۲۴ )

بهرام در شگفت ماند و از مویدان خواست تا گوهر جوان را معلوم دارند و گفت : رواست که این جوان پهلوان زاده باشد ، چه این دلاوری شایسته پهلوانان است . سرانجام مادرش را یافتند بلکه به اقرار او ، نژاد پسر را به پهلوانان و مهتران برسانند . مادر ، راز پسر و شراب دادن به او را آشکار ساخت و گفت :

نژادش نبد جز سه جام نبید که دانست کاین شاه خواهد شنید!  
( همانجا . ص ۳۲۵ )

بهرام شاد شد و گفت : این راز را نباید نهان داشت ، سپس ، به موید چنین گفت کاکنون نبید حلال است و میخواره باید گزید که چندان خورد می که بر نره شیر نشیند نیارد ورا شیر زسر نه چندان که چشمش کلاغ سیاه همی برکنند رفته از نزد شاه  
( شاهنامه . چاپ مسکو ج ۷ . ص ۳۲۵ )

مسلم آن است که شرابخواری و شیرگیری در شاهنامه ، بر ساخته خیال سخنسرای طوس نیست ، بلکه ریشه در منابع پیش از او دارد که به یقین یا از متون پهلوی و یا از روایات شفاهی ، برجای مانده است و فردوسی چنانکه شیوه اوست ، داستان را با پیرایه های دلپذیر زیور و زینت داده و آراسته است .

اما آنچه سوراآبادی در تفسیر خود آورده است ، پیش از او نیز به گونه ای دیگر و بدون ذکر علت ، باوری شایع و رایج بوده که بهترین نمونه آن همان شیرگیری جوان کفشگر در شاهنامه است . ولی این گمان که سوراآبادی در داستان خود نظر به داستان های قدیم ایران داشته و یا آنکه از روایات اسلامی سود برده است ، نیاز به پژوهش کافی و کامل در متون دارد و رأی قطعی در این باب به اسناد و شواهد مکتوب نیازمند است .

به یقین حافظ که به عنوان انسانی فرزانه و شاعری فرهیخته با پشتوانه فرهنگی غنی و پرریار ، در عرصه شعر فارسی جایگاه والا می دارد ، به سبب احاطه بر دانشهای دینی و داستان های تاریخی ، از داستان شیرگیری آگاه بوده و با نظر داشتن به این رویداد ، آن را در بیت یاد شده آورده است .

ذکر این نکته ضرور می نماید که شیر فلک از صورت های فلکی و ششمین برج از بروج فلکی است که به صورت شیر تصور شده است .  
پی نوشت

۱ - قصص قرآن مجید - برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سوراآبادی - به اهتمام یحیی مهدوی - چاپ دوم مهر ماه ۱۳۶۵ - تهران انتشارات خوارزمی .

